

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، سال دوم، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۹

بررسی و مقایسه مضامین شعری مسعود سعد سلمان و ابوفراس حمدانی*

دکتر اسحاق طغیانی

دانشیار دانشگاه اصفهان

دکتر محمد علی ابوالحسنی

استادیار دانشگاه آزاد دهقان

نجمه نبوی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

مقاله حاضر کوشیده است که مضامین مشترک شعر ابوفراس حمدانی، شاعر رومیات شورانگیز عرب و مسعود سعد سلمان، حبسیه سرای بزرگ ایران را بررسی و مقایسه نماید. از آنجا که این دو شاعر سال های مدیدی را در زندان های تنگ و تاریک، به سر برده و اندوه جانکاه غربت و گرفتاری و نومیدی را تجربه کرده اند، فکر و ذهنشان متوجه مضامین تقریباً مشترکی بوده که در شعرشان به خوبی انعکاس یافته است. در این نوشتار نخست درباره حبسیه و جایگاه مسعود سعد در این نوع ادبی مطالبی ذکر شده و سپس، مختصری در باب زندگی و شعر مسعود سعد و ابوفراس و نیز از تأثیر ادبیات عرب بر شعر مسعود سعد سخن به میان آمده است. بخش بعدی این پژوهش را بررسی و مقایسه مضامین اصلی شعر دو شاعر تشکیل می دهد که در ابتدا به انگیزه اصلی این مقاله یعنی حسب حال و شکواییه ها پرداخته و ابیاتی از دیوان دو شاعر در این باره ذکر شده است. در بخش آخر هم مضامینی چون مدح، فخر، رثا، وصف و اخوانیات با ذکر ابیاتی با این مضامین در دیوان دو شاعر بررسی شده و در پایان نتیجه گیری به عمل آمده است.

واژگان کلیدی

زندان، مسعود سعد، حبسیات، ابوفراس، رومیات، حسب حال، شکایت، تفاخر و مدح.

۱- مقدمه

بی‌شک سروده‌های هر شاعری بازتاب محیط فردی و اجتماعی و روحیات و اندیشه‌های اوست. شاعری که مدت طولانی را در حصار تنهایی زندان روزگار گذرانیده و طعم تلخ بی‌کسی و تحقیر و ناداری را چشیده باشد، همانطور که جسم و روحش دردناک و آزرده شده است، زبانش هم زبان درد و شکایت و اندیشه‌اش همه اثبات بی‌گناهی و رهایی از حبس می‌شود و به امید خلاصی زبان به مدح می‌گشاید، اما در عین حال نمی‌تواند فخر به جایگاه و اعتبار گذشته و فضل و شعر امروزش را پنهان کند، لطافت طبعش در محیط زندان بیشتر شده است. پس مرثیه‌هایی که در سوگ عزیزان و دوستانش می‌سراید، از سوز و گداز ویژه‌ای برخوردار است. آنگاه که زبان به وصف می‌گشاید، بیشتر از آنکه به وصف طبیعت و گیسوی دلبر و می و عشق پردازد، به بیان حالات روحی و جسمی خود پرداخته است.

مطالبی که ذکر شد، از مشخصه‌های اصلی ادبیات زندان بود که در این زمینه مسعود سعد طراز اول ایران است؛ چرا که در میان شعرای ایران هیچ شاعری مانند مسعود سعد، سال‌های زیادی از عمرش را در قلعه‌های بلند صعب‌العبوری به نام زندان نگذرانیده است. در نتیجه، قادر به سرودن چنین حبسیه‌های پر سوز و گدازی نبوده است و نیز در میان شاعران عرب هم شاعری به مرتبه ابوفراس نرسیده است، شاعری امیر و اسیری آزاده که رومیاتش بر عمق جان و دل هر انسان آزاده‌ای می‌نشیند. بنابر این، به جاست که موضوعات شعر این دو شاعر بزرگ حبسیه‌سرای ایران و عرب مورد مقایسه و بررسی قرار گیرد.

۲- حبسیه

از اقسام شعر غنایی «حبسیه» یا «زندنامه» است که بیشتر اجزایش را شکایت و حسب حال «بث الشکوی» تشکیل می‌دهد (ظفری، ۱۳۵۷: ۱۷). قدیمترین مأخذ البته در فارسی _ که واژه حبسیه در آن آمده است، چهار مقاله عروضی است (همان، ۱۹)، آنجا که از مسعود سعد سخن می‌گوید:

«اربابان خرد و اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود سعد در علو به چه درجه است و در فصاحت به چه پایه بود. وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم، موی بر اندام من بر پای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود.» (عروضی سمرقندی، ۱۳۴۱: ۴۵).

از لحاظ معنی حبسیه را از اقسام شکایت نامه‌ها باید به شمار آوریم که خود از انواع فرعی شعرهای غنایی است. برای پژوهش دقیق درباره این نوع باید آن را همراه بابث الشکوی‌ها و حسب حال‌ها بررسی کنیم و مورد مطالعه قرار دهیم، زیرا شکایت از زندان خود نوعی شکایت نامه است، مانند شکایت از بیماری و پیری و تهیدستی و ستمدیدی (فرشیدورد، ۱۳۵۷: ۲۱۴).

شکوی بر اشعاری اطلاق می‌شود که شاعر در قبال ناملايمات و محرومیت‌های وارده بسراید و حکایت از رنج و اندوه و یأس و ناکامی و تیره‌روزی و بدبختی گوینده آن کند (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۷۶).

البته محتوای حبسیه‌ها فقط بیان غم و غصه شاعر نیست، گاه شاعر از تنگی زندانی که در آن محبوس است، بد رفتاری زندانبان، سختی و فشار کند و زنجیر یا مانند بندیکام‌های دوران اخیر، از درد و رنج ناشی از شکنجه، ژنده بودن جامه، نداشتن گسترده‌تری (تاریکی، آلودگی، بدی غذا، بی‌زمانی و یکسان بودن شب و روز و سال و ماه، سردی و گرمی و ...)، زندان، پیری و ناتوانی، شبکوری و دیگر بیماری‌ها، سرخی اشک، مصادره اموال، بی‌چیزی، ستیزه و ناسازگاری بخت و روزگار و چرخ، سفله پروری زمانه، بی‌قدری دانش و ارباب فضل و دردناکتر از همه، تنهایی و بیوفایی دوستان و کسان، لب به شکایت می‌گشاید و معمولاً این شکایت‌ها با توصیفی از همان مسایل همراه است (ظفری، ۱۳۷۵: ۱۹).

۳- جایگاه مسعود سعد در این نوع ادبی

نوزده سال زندانی شدن و زجر کشیدن، شاعری بلند طبع و توانا چون مسعود این نتیجه را در برداشت که از وی نوعی شعر مؤثر و جانگداز به یادگار بماند، نوعی که در ادبیات کمیاب است، زیرا سخنی که از دل برآید و تار و پود آن از

دل و جان بافته شود، در همه جهان مانند الماس نایاب و چون ناله یتیمان دلسوز و شورانگیز (محبوب، ۱۳۴۵: ۵۶۹).

دکتر فرشید ورد در کتاب «درباره ادبیات و نقد ادبی» در باب اهمیت حبسیات مسعود سعد می گوید:

عظمت و اهمیت مسعود سعد در زنداننامه‌های اوست که در نوع خود بی مانندست؛ زیرا، سه حبسیه سرای بزرگ داریم، مسعود سعد، خاقانی و بهار که از بین این سه تن، مسعود سعد بی شک بر خاقانی ترجیح دارد، زیرا خاقانی اگر چه در نوآوری و ابداع و ابتکار مضامین از مسعود سعد پیش است، اما فضل فروشی و ابهام‌گرایی و پیچیده‌گویی وی شعرش را در جایگاهی فروتر از مسعود سعد قرار داده است. ولی بین زنداننامه‌های بهار و مسعود از لحاظ زیبایی صوری و از نظر هنر شاعری تنها می‌توانیم با دکتر عبدالحسین زرین کوب هم داستان شویم و آنجا که می‌گوید:

در حبسیات بهار آهنگ مسعود سعد و خاقانی به گوش می‌رسد، اما درد و شکایت او از درد و شکایت آن‌ها بر ما مأنوس‌تر و محسوس‌تر به نظر می‌آید (زرین کوب، ۱۳۴۲: ۳۱۴).

۴- نگاهی به زندگی و شعر مسعود سعد سلمان

اصل خاندان مسعود سعد از همدان بود که در زمان غزنویان به غزنین مهاجرت کرده بودند. سال تولد او دقیقاً معلوم نیست، اما به احتمال زیاد در بین سال‌های (۴۳۸ تا ۴۴۴) در لاهور به دنیا آمد (نوریان، ۱۳۷۵: ۱۳). پدرش از اعیان بود. کودکی و نوجوانی او نیز مانند ابوفراس صرف آموختن علم و ادب و نیز فراگرفتن فنون جنگاوری و شکار و تیراندازی و سوارکاری گردید. در همان سال‌های آغازین جوانی به سیف‌الدوله پیوست و هنگام جشن‌ها و اعیاد رسمی در مجالس بزم مدیحه سرایی می‌کرد و بعضی اوقات در جنگ‌ها او را همراهی می‌کرد تا اینکه سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی به پسرش سیف‌الدوله محمد بدین می‌شود او را به همراه عده‌ای از نزدیکان و ندیمان‌ش از جمله مسعود سعد زندانی می‌کند. بدین ترتیب اسارت‌های پی‌درپی مسعود سعد شروع شد که اولین

زندان او دهک بود که نسبت به زندان های دیگر در آسایش و راحتی بیشتری بود. پس از مدتی او را به زندان سو بردند که خود شاعر مدت حبسش را در این دو زندان هفت سال بیان می کند:

هفت سالم بسود سو و دهک پس از آنم سه سال قلعه نای

(دیوان، ۱۳۷۴: ۴۲۱)

بعد از هفت سال در زندان های سو و دهک او را به زندان نای منتقل کردند که سخت ترین دوران اسارتش را در آنجا گذرانده و نیز پرسوزترین شعرهایش را در همین زندان سروده است. سرانجام، بعد از سه سال رنج و سختی ها به شفاعت عمیدالملک ابوالقاسم خاص آزاد شد. به لاهور برگشت و به سروسامان دادن املاک پدرش پرداخت. در آن سال ها عضدالدوله شیرزاد مأمور حکومت هند شد و ابونصر هبه الله پارسی وزیر و سپهسالار او که با مسعود سعد دوستی دیرینه ای داشت، حکومت چالندر را به مسعود سعد داد. بدین ترتیب، جایگاه مسعود به جایی رسید که شاعران دیگر او را مدح می کردند، اما دیری نپایید که بونصر مورد غضب سلطان واقع شد و همه یاران و عمال او از جمله مسعود سعد محبوس شدند که این بار شاعر نازک دل نگون بخت به مدت هشت سال میهمان دخمه ای تنگ و تاریک به نام مرنج بود که بارها از این زندان و نگاهبانانش و ضعف و بیماری در آنجا شکایت کرده است و در همین زندان بود که خبر مرگ فرزندش صالح را به او دادند و او مرثیه های سوزناکی در قالب رباعی در سوگ او سرود.

شد صالح و از همه قیامت برخاست بارید ز چرخ بر سرم هر چه بلاست
گر شوییدش به خون این دیده رواست در دیده من کنید گورش که سزاست

(دیوان، ۱۳۷۴: ۵۷۲)

سرانجام، به شفاعت ثقة الملک طاهر بن علی مشکان از زندان آزاد شد و عهده دار شغل کتابداری دربار سلطنتی شد که این منصب را تا پایان زندگی اش به عهده داشت و عاقبت به قید احتمال در سال ۵۱۵ هجری دیده از جهان فرو بست.

(نوریان، ۱۳۷۵: ۳۰).

دیوان مسعود سعد مشتمل بر توصیف، مدیحه، تغزل، مرثیه، فتح‌نامه، حکمت‌وپند، طنز و برتر از همه حسب حال است که روی هم رفته از شانزده هزار بیت شعر از قصیده، مثنوی، قطعات ترجیعات، مسمط، غزل و رباعی تشکیل شده است. در پایان دیوان او وصف سی روز ماه و وصف ایام هفته و یک مثنوی در صفت ندیمان سلطان عضدالدوله شیرزاد وجود دارد.

دل‌انگیزترین و ارزشمندترین شعرهای مسعود سعد همان حبسیات اوست که اگر این حبسیات نبود، به چنین شهرتی نمی‌رسید و در حد یک مدیحه پرداز باقی می‌ماند. کهن‌ترین مستزاد و ماده تاریخ موجود در شعر فارسی، در دیوان اوست و نیز قدیمی‌ترین و کامل‌ترین شهر آشوب شعر فارسی در دیوان مسعود سعد آمده است.

۵- تأثیر ادبیات عرب بر شعر مسعود سعد

از دوره غزنوی توجه به ادب عرب مرسوم شد و بعد از آن در هیچ دوره‌ای نیست که شاعران به شعر عرب بی توجه باشند (شمیسا، ۱۴۱:۱۳۷۸). عوفی در جلد دوم صفحه ۲۴۶ لباب‌الالباب گفته است که مسعود سعد سه دیوان داشت که یکی به پارسی و دیگری به تازی و سوم به هندی بود. از اشعار هندی او مطلقاً اثری در دست نیست، اما از ابیات تازی او بعضی موجود است، حتی عوفی ابیاتی را به عنوان نمونه اشعار عربی مسعود سعد می‌آورد (صفا، ۱۳۵۶: ۴۹۰).

مسعود سعد سردسته سخنوران زندانی، خود در ساختن زندان نامه به شعر فارسی مبتکر است و در آفرینش این نوع مبدع. از این جهت، جز آثار عربی که شاعر کم و بیش تحت تأثیر حبسیه سرایان عرب بخصوص متنبی و ابوفراس بوده، کمتر در این زمینه زیر نفوذ شاعران پیش از خود قرار داشته است (ظفری، ۱۳۷۵: ۲۵۰).

آربری نوشته است پیش از مسعود، ابوفراس حمدانی (۳۲۰_۳۵۷ ه.ق) شاعر عرب بر اثر هفت سال اسارت در بند رومیان حبسیه‌ها سروده بود و بنا بر این وقتی مسعود مجبوس شد، سرمشق خوبی از این نوع شعر را از پیش در اختیار داشت که از آن تقلید کند. شباهت سوابق زندگانی ابوفراس و مسعود سعد و آگاهی وافر

مسعود از زبان و ادب عربی و نیز به عربی شعر سرودن وی به خصوص همانندی برخی موضوعات و مضامین در اشعار ابوفراس و مسعود بعضی از فاضلان معاصر را با احتیاطی محققانه به امکان و احتمال تأثیر و تأثر در حبسیه‌های مسعود متوجه ساخته است که نکته‌ای است در خور دقت (یوسفی، ۱۳۶۷: ۱۰۰).

نگاهی به زندگی و شعر ابوفراس حمدانی

حارث بن سعید بن حمدون حمدانی معروف به ابوفراس در سال ۹۳۲ م / ۳۲۰ ه در موصل به دنیا آمد (حنالفاخوری، ۴۷۵). سه سال بیشتر نداشت که پدرش را از دست داد و پسر عمه‌اش سیف‌الدوله که در آن سال‌ها حکومت حمص و حلب را داشت، سرپرستی او را به عهده گرفت.

ابوفراس در دربار سیف‌الدوله که محلی برای اجتماع ادبا، شعرا و دانشمندان بزرگ بود، بالید و جنگجویی شجاع، سوارکاری ماهر و شاعری لطیف طبع شد. این ویژگی‌ها و نیز بزرگ‌منشی و مناعت‌طبع او سیف‌الدوله را بر آن داشت که حکومت منبج را که دژی در نزدیکی حلب بود، به او بسپارد.

اما درباره اسارت او روایات متناقضی وجود دارد. برخی عقیده دارند که او فقط یک‌بار اسیر شد و بعضی معتقدند که دو بار به زندان افتاد که این نظر دوم بهتر است. بار اول در سال (۹۵۹) در مغاره الکحل اتفاق افتاده است که رومیان او را به خرشنه دژی نزدیک ملطیه بر ساحل فرات منتقل کردند (همان، ۴۷۶)، ولی طولی نکشید که از زندان رها شد و یا گریخت و پس از چندی لشکری فراهم کرد و به رومیان حمله نمود که دوباره اسیر شد و رومیان او را به قسطنطنیه بردند. این بار چون سیف‌الدوله به شدت از دست او عصبانی بود، در پرداخت فدیة آزادی اش به رومیان تعلل ورزید و او مدتی در زندان ماند. در این مدت نامه‌های زیادی به سیف‌الدوله نوشت و حتی تهدید کرد که به دشمنان او پناه می‌برد تا اینکه سیف‌الدوله فدیة رهایی اش را داد و او از زندان آزاد شد. هر چند این دوران برای او سخت و جانکاه بود، اما دل‌انگیزترین و سوزناک‌ترین اشعارش حاصل همین دوران است.

یک سال بعد از آزادی ابوفراس، سیف الدوله فرمانروایی حمص را به او داد و خود در گذشت. حکومت حلب پس از درگذشت سیف الدوله به پرده دار ترکش قرغویه که وصی ابوالمعالی پسر سیف الدوله بود، رسید (طبیسان، ۱۳۲۱: ۱۵۱) و او ابوالمعالی را نسبت به ابوفراس بدین کرد و به او می گفت که ابوفراس در صدد است که حکومت را از دست او بیرون آورد. بدین ترتیب، ابوالمعالی سپاهی را به فرماندهی قرغویه برای جنگ با ابوفراس روانه کرد. جنگی در روستای صدد نزدیک حمص برپا شد که ابوفراس در آن شکست خورد و در نزدیکی کوه سینر زخمی شد و از قرغویه امان خواست؛ لیکن قرغویه به برده اش فرمان داد تا ابوفراس را با آهنی سر تیز بزند. ابوفراس از اسب به زیر افتاد. سرش بریده و نزد خواهرزاده اش ابوالمعالی فرستاده شد (همان، ص ۱۵۱). ابوفراس خود را پرترا از آن می دانست که از شاعرانی که حاشیه نشینان مجالس امرا بودند، در شمار آید. بنابر این، از گردآوری و تنقیح آثار خود اعراض می کرد، اما استادش ابن خالویه، هر چه ابوفراس از اشعار خود برای او خوانده بود، جمع آوری کرده بود (حنالفاخوری، ۴۷۷).

دیوان ابوفراس مجموعه ای از تفاخر، وصف، رثا، تغزل، شکایت و حکمت است که دلنشین ترین اشعار او همان رومیاتش است که در زندان سروده است و سرشار از درد و رنج و عواطف لطیف و صادقانه اوست.

ابوفراس قصاید پراکنده ای هم دارد که خطاب به یاران و خویشاوندان خود سروده است که به اخوانیات شهرت یافته است.

۷- مقایسه و بررسی مضامین مشترک شعر دو شاعر

با مطالعه دیوان های شعر مسعود سعد و ابوفراس می توان دریافت که موضوعات مشترک شعر آن دو، گذشته از حسب حال و شکواییه که مهمترین وجه اشتراک شعر آنان است، وصف، رثا، مدح، فخر، حکمت، اخوانیات است که به هر کدام از آنها در جای خود پرداخته می شود. بسیار ممکن است در حوادث همانند، نظیر اسارت و حبس، اندیشه ها و خیالات مشابه به ذهن شاعر و نویسنده بگذرد، چنان که قطعه زیبا و مشهور ابوفراس در «رومیات» او در همدلی با کبوتر،

سرآغاز بند دهم از منظومه زندانی شیلان اثر لردبارون، شاعر انگلیسی را به یاد می‌آورد که از زبان مجبوس گفته است. «نوری بر خاطر من پرتو افکند؛ ترانه پرنده‌ای بود» (یوسفی، ۱۳۶۷: ۱۰۰).

روشن است که آنچه باعث مقایسه و تطبیق شعر این دو شاعر شده است، همان زندان نامه‌ها یعنی حبسیات مسعود و رومیات ابوفراس است که صاحبان خود را به چنین آوازه و شهرتی رسانده است. آثاری که در نوع خود بی‌نظیرند، اگرچه تفاوت زیادی بین آن‌هاست، اما از آنجا که محیط زندان و شرایط سخت دوری و غربت و تنهایی و خلاصه دردهای جسمی و روحی تأثیر تقریباً یکسان یا حداقل بسیار نزدیک بر افراد می‌گذارد و بیانشان و افکارشان را به هم نزدیک می‌کند؛ می‌توان وجوه اشتراک زیادی در این نوع شعر و به طور کلی در دیوان دو شاعر یافت.

۷-۱- شکایت

شکایت موضوع مشترک در حبسیات و رومیات است که هر دو شاعر در زندان نامه‌هایشان زبان به شکوه گشوده‌اند و از عامل اسارت و بی‌وفایی و بخت و غیره گله کرده‌اند. در اصل شکایت اساس این گونه اثرهاست؛ البته در مخاطب شکایت آنان تفاوت‌هایی است؛ به عنوان مثال، مسعود سعد بیشتر از روزگار، فلک، اختران و بخت و اقبال شکایت می‌کند. یعنی به جای آنکه از عاملان اصلی حبس‌های طولانی خود شکایت کند، به دنبال مقصران تا حدودی خیالی یا کم‌اهمیت‌تر می‌گردد. اما ابوفراس بیشتر از حاسدان، دشمنان و حتی سیف‌الدوله شکایت می‌کند.

اما هر دوی آن‌ها از ستم زمانه بسیار نالیده‌اند و علت زندانی شدنشان را حيله و نیرنگ روزگار می‌دانند؛ مانند این ابیات ابوفراس که روزگار را مقصر زندانی شدن خود می‌داند:

ولیس زمانی غادر بی وحده
ولا صاحبی دون الرجال ملول^۱
تصفحت أقوال الرجال فلم یکن
الی غیر شاک فی الزمان وصول^۲

(دیوان، ۱۹۹۱: ۲۰۳)

مسعود سعد هم از دشمنی روزگار با خود می گوید:

کرد با من زمانه حمله به جنگ چون مرا بسته دید میدان تنگ
رنج و غم را زبهر جان و دلم تیغ پولاد کرد و تیر خدنگ

(دیوان، ۱۳۷۴: ۲۰۹)

او گاهی اختران آسمان و طالع نحسش را مقصّر محبوس شدنش می داند:

محبوسم و طالعست منحوسم غمخوارم و اخترست خونخوارم

(دیوان، ۱۳۷۴: ۲۹۷)

یا آسمان و ستارگان را علت بدبختی خود می داند:

خورده قسم اختران به پاداشم بسته کمر آسمان به پیکارم

(دیوان، ۱۳۷۴: ۲۹۷)

مسعود سعد گاهی به شدت به حاسدان خود می تازد:

ای که مرا دشمن داری همی هست مرا فخر و ترا هست ننگ
مردم روزی نزید بی حسود دریا هرگز نبود بی نهنگ

(دیوان، ۱۳۷۴: ۲۶۲)

ابوفراس هم از حاسدانی که از اسارت او شادند. شکایت می کند و این حسادت را دلیل شرف و بزرگی خود می داند و می گوید اگر من بزرگ نبودم، کسی به من حسادت نمی کرد:

و من شرفی الایزال یعیینی حسود علی الامر الذی هو عائب
فهم یطفئون المجد واللّه و اقد وهم ینقصون الفضل، و اللّه واهب

(دیوان، ۱۹۹۱: ۴۱)

«از نشانه های شرف من آنکه همواره حسود بر من عیب می گیرد.

آنان چراغ مجد و عظمت را خاموش می کنند و خداوند افروزنده آن است، و آنان از فضیلت من می کاهند و خدا بخشنده آن است.»

مسعود سعد گاهی از بدکاری شکایت می کند، او که زمانی به شاعران دیگر صله می بخشیده و غرق در نعمت و ثروت بوده است، اکنون روزی کمی می خواهد که وامش را پردازد.

نه بدان غمگینم که محبوسم	نه بدان رنجه‌ام که بیمارم
نیست از حمله‌ اجل باکم	نیست از بند پادشه عارم
از تقاضای قرض خواهانست	همه رنج و انده و تیمارم
هر زمانی سبک شود دل من	کز غم وام‌ها گرانبارم
روزی نیم خورده می‌طلبم	که بدو وام کرده بگذارم

(دیوان، ۱۳۷۴: ۲۷۸)

اما ابوفراس بیشتر از سیف‌الدوله شکایت می‌کند و دوستی‌های گذشته را بیاد می‌آورد و وعده‌های او را:

تلک الموادات کیف تهملها؟	تلک المواعید، کیف تُغفلها
أین المعالی التي عرفت بها	تقولها دائماً و تفعلها؟
یا ناعم الثوب، کیف تبدله؟	ثيابنا الصوف ما تبدلها؟

(دیوان، ۱۹۶۰: ۲۶۴)

«آن دوستی‌ها را چگونه فرو گذاشتی و آن وعده‌ها را چه سان نادیده گرفتی؟ آن صفات عالیه که به آن‌ها شناخته بودی، کجا رفت؟ که همواره از آنان می‌گفتی و به کار می‌بستی؟

ای آنکه جامه نرم پوشیده‌ای، چگونه جامه دیگرگون می‌کنی؟ جامه‌های ما پشمین است و ما آن را دیگرگون نمی‌کنیم؟»

مسعود امرا و بزرگان دولت غزنوی را دشمن خود نمی‌داند، بلکه دشمن خود را شاعری حقیر می‌داند که بعضی‌ها معتقدند که این شاعر ابوالفرج رونی بود که به مسعود حسادت می‌کرده است، اما برخی دیگر می‌گویند دشمنی که مسعود از او در اشعارش شکایت می‌کند، ابوالفرج نصر بن رستم از امرای بزرگ بوده است (یاسمی، ۱۳۷۴: ۱۵).

بوالفرج شرم نامدت که بجهد	به چنین حبس و بندم افکندی
---------------------------	---------------------------

(دیوان، ۱۳۷۴: ۵۱۸)

ابوفراس هم از سخن‌چینی دشمنان شکایت می‌کند:

ولا تقبلن القول من کل قائل	سارضیک مرای لست ارضیک سمعا
----------------------------	----------------------------

(دیوان، ۱۹۶۰: ۴۴)

«گفته هر گوینده را مپذیر، شنیدن کی بود مانند دیدن».

یا مسعود سعد در شکایت از سعایت و حیلۀ دشمنان می گوید:

همی ندانم خود را گناهی و جرمی مگر سعایت و تلبیس دشمن مگار

(دیوان، ۱۳۷۴: ۲۰۷)

بی شک، شاعران محبوس در حصار زندان از تنگی جا می نالند، چنانکه

ابوفراس گفته است:

یضیق مکانی سوای لانی علی قمة المجد الموثل جالس

(دیوان، ۱۹۶۰: ۴۲)

شاید مسعود سعد بیت زیر را به پیروی از ابوفراس سروده باشد:

ز تیغ تیزترم خاطریست در مدحت گرم چه هست یکی حبس تنگ تر ز نیام

(دیوان، ۱۳۷۴: ۳۴۸)

یا در جای دیگر می گوید:

از ضعیفی دست و تنگی جای نیست ممکن که پیرهن بدرم

(دیوان، ۱۳۷۴: ۳۳۱)

یکی از موضوعات رنج آور و آزاردهنده شاعر در این هنگام که اسیر بند و حلقه های زنجیر است، شادکامی و خرّمی حاسدان و رقیبان و طعنه های جان دوز آن هاست؛ در حبسیه های عربی هر شاعر زندانی از این مسأله رنج می برد (ظفری، ۱۳۷۵: ۱۷۹).

تکائر لوای ما اصابتی کأن لم تنب الا بأمری نواب

(دیوان، ۱۹۶۰: ۶۲)

«در آنچه که به من رسیده است، زبان عیب جویان بر من دراز شد، گویی تنها

این سختی ها بر من وارد می شود و دیگران از آن بر کنار می مانند».

و مسعود سعد برای تلخکامی خود از طعنه دوست و سخن چینی دشمن پایانی

نمی بیند (همان، ۶۲).

تا کی خورم به تلخی و تا کی کشم به رنج از دوست طعنه ای وز دشمن سعایتی

(دیوان، ۱۳۶۴: ۵۲۲)

مسعود سعد در بعضی از قصیده‌هایش ضمن مدح امیری از بی‌توجهی و بد قولی او گله و شکایت می‌کند. به عنوان نمونه، خطاب به ثقه‌الملک طاهر بن علی می‌گوید:

ای آنکه به هر هنر بزرگان
پیش تو چو کودکان خردند
امروز به من رسید پنچی
زان ده که مرا امید کردند
وز پنج دگر نیافتم هیچ
می‌ترسم که از میان بردند

(دیوان، ۱۳۷۴: ۱۰۵)

۲-۷- بیان حالات روحی و جسمی در زندان

مسعود سعد و ابوفراس هم در توصیف حالات روحی خود بسیار مهارت دارند و هم در توصیف طبیعت. ویژگی مهم توصیفات آن در ملموس و عینی بودن آن‌هاست، به عنوان نمونه، مسعود سعد درد و رنج خود را در زندان به گونه‌ای وصف می‌کند که خواننده می‌تواند با تمام وجود آن را احساس کند:

از غم و رنج بر دلم کوهی است
تا برین خشک تند کهسارم
خار اندام گشت پیره‌نم
موی مالیده گشت دستارم

(دیوان ۱۳۷۴: ۲۷۹)

مسعود سعد در حبسیاتش به طور مفصل به بیان رنج‌های روحی و جسمی خود می‌پردازد. او حال زار و رقت بار خود را در دخمه‌های هراس‌انگیزی به نام زندان به خوبی نشان می‌دهد. روحیات خویش و روحیات هر زندانی نگون‌بختی را که در غارهای مرگ و فراموش‌خانه‌هایی نظیر سو و دهک و نای و مرنج دفن می‌شوند، با روشنی و شیوایی شورانگیز و جانگدازی ترسیم می‌کند و نمایش می‌دهد (فرشیدورد، ۱۳۷۸، ۳۰۸).

آب اندوه ز دیده چندان رفت
تا زدود ز آینه نشاطم زنگ
آب رویم نماند در رویم
آب مانند کسی نیننی رنگ
محتّم همچو دوستان عزیز
هر شب اندر کنار گیرد تنگ
شربت‌ی خورده‌ام به طعم چنان
نوشم آمد همی به کام شرنگ
خورشم گشت خاک تیره چو مار
مسکنم کوه تنگ شد چو پلنگ

(دیوان، ۱۳۷۴: ۲۵۹)

اما ابوفراس شاید به این دلیل که مدت حبسش از مسعود سعد کمتر بود، چندان به بیان مصائب زندان و رنج های آن نپرداخته است و خیلی مختصر بعضی اوقات به بیان حالات روحی و جسمی خود پرداخته است. با وجود اینکه در زندان روح و جسمش آزرده و دردناک شد، اما معنی واقعی زندگی را دریافت و عواطف و احساسات او لطیف تر شد و روحیه او به گونه ای بود که از ذلت و خواری گریزان بود. بنابراین، زیاد عجز و ناله نشان نمی داد و امیدش به پروردگار رحیم بود و بعضی اوقات به بیان دردهای خود آن هم با لحنی سرافرازانه می پرداخت.

مصابی جلیل، والعزاء جمیل	وظنی بان الله سوف یدیل
جراح، وأسر، و اشتیاق و غربة	أحمل، انی بعدها لحمول...
جراح تحاماها الاماه، مخوفة	وسقمان: باد منهما و دخیل
أقلب طرفی لا أری غیر صاحب	یمیل مع النعماء، حیث تمیل

(دیوان، ۱۹۹۱: ۲۵۲)

«مصیبت من بزرگ است و صبری بزرگ باید و چنان پندارم که خداوند زود احوال مرا دگرگون کند. جراحی و اسارت و اشتیاق و غربت همه را بر خود هموار می کنم که از این پس تحملم افزون شده است. جراحی ترسناک که پزشکان از آن دوری می جویند و دو گونه بیماری: بیماری آشکار و بیماری پنهان، چون چشم می گردانم، تنها یاری را می بینم که نعمت هر سو گردد، بدان سو می گردد.»

مسعود سعد حال خود را در شب این گونه وصف می کند:

شب آمد و غم من گشت یک دو تا فردا

چگونه ده صد خواهد شد این عنا و بلا

(دیوان، ۱۳۶۴: ۷)

و ابوفراس در این باره می گوید:

اما لیلة تمضی و لا بعض لیلة
اسر بها هذالفؤاد الموجعا

(دیوان، ۱۹۶۰: ۴۳)

« شبی در زندان بر من نگذشته است که در آن دل دردا آگینم شادمان شده باشد.»

مسعود سعد بر خلاف ابوفراس در بیان حالات و دردهایش زیاده‌گویی می‌کند که دلیلش همان اسارت‌های پی‌درپی و نوزده ساله اوست که او را رنجور و کم‌طاقت کرده است:

روز تا شب زغم دل افگارم	همه شب تا به روز بیدارم
بدل شخص جان همی کاهم	بدل اشک خون همی بارم
از دو دیده دو جوی بگشادم	بر دو رخ زعفران همی کارم
همه همسایگان همی شنوند	گریه سخت و ناله زارم

(دیوان، ۱۳۷۴: ۲۸۷)

اما با وجود شکوه و بی‌تابی‌ها گهگاه مانند ابوفراس بیشتر صبوری می‌کرد تا دشمنانش شاد نشود:

گر صبر کنم عمر همی باد شود	ور ناله کنم عدو همی شاد شود
شادی عدو نجویم و صبر کنم	شاید که فلک در این بیان راد شود

(دیوان، ۱۳۷۴: ۵۷۶)

ابوفراس ناتوانی و پیری خود را در زندان این‌گونه بیان می‌کند:

قد حطم الخطی و احترام العدا
وفلل حدالمشرفی المهند

(دیوان، ۱۹۶۰: ۳۲)

«من در حالی تو را می‌خوانم که نیزه‌ام شکسته و دم شمشیرم کند شده است.»

مسعود سعد احتمالاً از او تأثیر پذیرفته و صفت کند شمشیر را به کار برده است:

حمله چه کنی که کند شمشیرم
پویه چه دهی که تنگ میدانم

(دیوان، ۱۳۷۴: ۳۵۲)

۷-۳- طلب رهایی از زندان

این نکته طبیعی است که انسان مجبوس در دخمه تنگ و تاریک زندان با

نور تألیفات www.SID.ir و جسمی در اندیشه رهایی باشد. به خصوص که او شاعری

لطیف طبع و نازک دل باشد و روزگاری را هم در ناز و نعمت و قدرت و شوکت زیسته و اکنون که در بند زندان گرفتار آمده است، تمام فکر و ذکرش آزادی از حبس است و این مطلب بارها در شعرش انعکاس می‌یابد و شالوده اصلی شعرش را تشکیل می‌دهد. بی شک مسعود سعد و ابوفراس هم از این قاعده مستثنی نیستند و هر دو در زندان نامه‌هایشان همواره خواستار فراهم شدن اسباب رهایی خود بوده‌اند. البته تفاوت عمده‌ای بین آن دو است و آن این است که ابوفراس هرگز برای رهایی از زندان و پرداخت فدیة آزادی خود تن به ذلّت و خواری مدح نمی‌دهد. البته گاهی برای جلب توجه سیف‌الدوله در حد اعتدال و با حفظ عزت نفس به مدح او پرداخته است. به عبارت دیگر، با لحنی زیبا و همراه با مناعت طبع و بیادآوری لطف و عنایت گذشته خواسته خود را بیان می‌کند.

فيا ملبسى النعمى التى جل قدرها لقد أخلقت تلك الثياب فجدد

«ای آنکه جامه نعمت گران قدر خود را بر من پوشاندی، اکنون این جامه کهنه شده تازه اش گردان.»

بدین ترتیب بیشترین قسمت رومیات او قطعات و قصایدی است خطاب به امیر تا برای رهایی او فدیهای بفرستد.

مسعود سعد نیز در بیشتر قصاید مدیحی خود بعد از ستایش و مدح ممدوح رهایی و شفاعت خود را از او می‌خواهد. به جرأت می‌توان گفت اصلی ترین هدف مسعود سعد از مدیحه پردازی همین رهایی از زندان است که بر خلاف ابوفراس او در مدح زیاده‌گویی می‌کند، هر چند از انصاف به دور است که فراموش کنیم مسعود سعد نوزده سال پیاپی را در زندان‌های وحشتناک گذرانده و ابوفراس هفت سال محبوس بوده است. بنابراین، مسعود سعد برای رهایی از حبس خیلی بیشتر از ابوفراس به مدح و ستایش امرا و بزرگان پرداخته است. کاری که ابوفراس به آن تن در نداده است.

در نعمت تو هر روز به موج آرم بحری	در موج تو هر روز به عرض آرم کانی
گر چرخ ستمکار درین بندم بکشد	این گفته من ماند آخر به نشانی
گر هیچ به فر تو گشاده شوم از بند	در پیش خودم بینی بر بسته میانی

بخشای به من از سر شفقت تو که هرگز
مظلوم تر از من به جهان نیست جوانی
(دیوان، ۱۳۷۴: ۴۱۳)

یا می گوید:
در زندان تا کرده مرا گردون پیر
از پای در آورد مرا چرخ اثیر
آن موی چو شیر گشت و آن رخ چو زریز
ای دولت طاهر علی دستم گیر...
(دیوان، ۱۳۷۴: ۵۸۵)

۷-۴- مدیحه

با نگاهی هر چند اجمالی به دیوان مسعود سعد این نکته به خوبی روشن می شود که او شاعری مدیحه پرداز است. شاعری که با وجود اینکه در سایه حبسیاتش به آوازه و شهرت رسیده است، در دیوانش بیشتر از آنکه حسب حال و شکایات باشد، مدح امیران و بزرگان دولت غزنوی است. حتی آنجا که از سختی های غیر قابل تحمل نای، گله می کند و دل خواننده را به درد می آورد و او را با خود همراه می سازد:

چون نای بینوایم از این نای بینوا
شادی ندید هیچ کس از نای بینوا
(دیوان، ۱۳۷۴: ۳۱)

ناگه شروع به مدح امیری می کند که خواننده تا حدودی دچار شوک می شود.

جاه محمد علی آن گوهری که چرخ
چون بر کفش نهاد و به خلق جهان نمود
پرورده ذات پاکش در پرده صفا
ز و روزگار تازه شد و ملک با بها
(دیوان، ۱۳۷۴: ۳۲)

یا به دنبال وصف طبیعت، مدح بزرگی را می گوید و یا در ادامه چستانی فلان سلطان را مدح کرده است، او حتی جایی که از ابوالفرج نامی ناراحت است، در ابتدا به مدح او می پردازد:

ای به بلندی سخن شاعران
هرگز مانند تو نابوده مرد
فرشی گستردمت از دوستی
باز که فرمودت کاندر نورد

(دیوان، ۱۳۷۴: ۱۱۰)

حتی مضمون قدیمی ترین مستزادی که در دیوان او آمده است، مدح سلطان مسعود است:

ای کامگار سلطان گشته عیان انصاف تو به گیهان

مسعود شهریاری خورشید نامداری اندر جهان

(دیوان، ۱۳۷۴: ۵۰)

اما ابوفراس شاعر مدیحه پردازی نبوده است. او خود امیر و حاکم منبج بوده است و احتیاجی به مدح نداشت؛ چون از خاندان امرا بوده است. او فقط سیف الدوله را مدح نموده و البته بر خلاف مسعود سعد اغراق نکرده است و واقع گرا بوده است و شرافت و عزت نفس خود را حفظ نموده است.

وانت الذی بلغتنی کل رتبه مشیت الیها فوق اعناق حسدی

(دیوان، ۱۹۹۱: ۹۸)

«تویی که مرا به هر پایگاهی رسانیدی و من پای برگردن حسودانم نهاده بدان پایگاه فرا رفتم.»

مسعود سعد در مدیحه های آغاز شاعری از همت بلند خویش سخن می گوید و شاعر به پشتوانه ثروت موروثی، تقاضای صله از ممدوح را خلاف آزادگی می داند. اما عسرت ایام پیری او را به خلاف آن کشانده است (نوریان، ۱۳۷۵: ۳۲).

به هر حال، مسعود سعد یک شاعر مدیحه پرداز است که قبل از اسارتش مطابق معمول شاعران هم عصرش برای رسیدن به جاه و مقام و ثروت مدح می گفته و در زمان اسارت، به امید رهایی به مدح و ستایش امرا و بزرگان غزنوی پرداخته است.

اما ابوفراس را نمی توان یک شاعر مدیحه پرداز دانست و اگر مدح کمی درباره سیف الدوله گفته است، هدفش رهایی از زندان بوده است که در این هدف با مسعود سعد مشترک بوده است، اما ویژگی اصلی شعر او تفاخر است.

۷-۵- تفاخر

همان گونه که تعداد ابیات مدحی در دیوان مسعود سعد زیاد است، ابیات فخری هم در قصاید ابوفراس زیاد به چشم می خورد. ابوفراس خود جنگجوی دلاوری بود و نیز نیاکانش همه به شجاعت و بزرگ منشی و شرافت شهرت

داشتند که هم اهل ادب بودند و هم اهل شمشیر. چون به جوانی رسید و به عزت نفس و فتوت و شجاعت خود آگاه شد، همواره خود را در کشاکش نبرد روبرو با سروران شمشیرزن و نیزه گذار دیده بود و این نیز خصال خود پرستی و اعجاب به خود را در او بارور ساخته بود (حنالفاخوری، ۴۸۳).

او در افتخار به آل حمدان می گوید:

لئن خلق الانام لحسو كأس و مزمار و طنبور وعود
فلم یخلق بنو حمدان الا لمجد أو لبأس أو لوجود

(دیوان، ۱۹۹۱: ۱۰)

«اگر خداوند مردم را برای ساغر نوشی و عود و طنبور نیوشی آفریده باشد، بنی حمدان را جز برای مجد و جنگ یا بخشش نیافریده است.»

یا در قصیده‌ای دیگر قوم خود را بر اقوام دیگر برتری می دهد:

تفضّلنا الانام ولا تحاشی و نوصف بالجميل ولا نحابی
وقد علمت و ربیعة بل نزار بأننا الرأس و الناس الذنابی

(دیوان، ۱۹۹۱: ۳۴)

«مردم ما را برتر می شمارند بی هیچ استثنایی، ما را به زیبایی می ستایند بی هیچ محابایی ربیعه بلکه نزار هم می داند که ما سر هستیم و مردمان دنباله.»

ابوفراس ایات زیادی دارد که در آن به خود می بالد:

اذا ما العز أصبح فی مکان سموت له، و ان بعد المزار...
أبث لی همّتی و غرار سیفی وعز می و المطیة و القفار

(دیوان، ۱۹۹۱: ۱۵۸)

«چون عزت در مکانی قرار گیرد، هر چند دست یافتن به آن دشوار باشد، من به سوی آن فرا می روم. همّت من و تیزی شمشیر من و عزم من و مرکب من و بیابان هایی که می پیمایم.»

ابوفراس گاهی به شعر خود می نازد و تأکید می کند که در آن از مفاخر خود و مدایح پدران نجیش تجاوز نمی کند و شعرش مدح و هجا و هرزگی نیست:

الشعر دیوان العرب أبداً، و عنوان النسب

لم اعد فيه مفاخرى و مديح آبائي النجب
لا فى المديح ولا الهجاء و لا المعجون ولا اللعب

(دیوان، ۱۹۹۱: ۴۷۸)

همان گونه که مسعود سعد در مدح مبالغه می کند، ابوفراس هم در فخر و مفاخراتش مبالغه می کند؛ البته مسعود سعد هم ابیاتی دارد که در ستایش فضایل خود سخن رانده است:

جاهم چو، کاهد خرد فزاید کارم چو بندد و سخن گشاید
زینگونه نکوهیده باد از ایزد آن کس که مرا برهنر ستاید
هر جای که مسعود سعد باشد کس با او پهلو چگونه ساید
من دانم گفت این و تو ندانی بلبل داند آنچه می سراید

(دیوان، ۱۳۷۴: ۱۰۹)

یا درباره سخنش می گوید:

تخم گشت ای عجب مگر سخنم که پراکنده بر زمین فکنم
او بروید همی و شاخ زند من از او دانه ای همی نچنم

(دیوان، ۱۳۷۴: ۲۷۳)

در جای دیگر در ستایش خویش گفته است:

منم کاندر عجم و اندر عرب کس نبیند چون من از چیره زبانی
سجود آرد به پیش خاطر من روان رود کی و ابن هانی

(دیوان، ۱۳۷۴: ۵۱۵)

بنابر این با وجود اشعار فخر آمیزی که در دیوان مسعود سعد وجود دارد، فخر در شعر او جایگاه چندانی ندارد.

ابوفراس درباره شجاعت خود می گوید:

متی تخلف الايام مثلى لکم فتی طویل نجاد السیف رحب المقلد

(دیوان، ۱۳۷۴: ۳)

کی روزگار می تواند مانند من فرزندی بلند قامت و فراخ سینه برای شما

ونیز درباره بزرگی خود می گوید:

و کیف یتتصف الاعداء من رجل العز اوله و المجد آخره

(دیوان، ۱۳۷۴: ۵۳)

چگونه دشمنان می توانند از مردی کینه خواهی کنند که آغاز او با بزرگی
نژاد و آخرش با جلال و شوکت است.

مسعود سعد درباره آزادی خود می گوید:

سر به پیش خسان فرو نارم
گر ز خورشید روشنی خواهد
که من از کبر، سرو بر چمنم
دیدگان را ز بیخ و بن بکنم
منت هیچکس نخواهم از آنک
بنده کردگار ذوالمنتم

(دیوان، ۱۳۷۴: ۲۷۳)

یا عزم و اراده خویش را چنین توصیف می کند:

چو عزم کاری کردم مرا که دارد باز
نه خیره گردد چشم من از شب تار
رسد به فرجام آن کار کش کنم آغاز
نه سست گردد پای من از طریق دراز

(دیوان، ۱۳۷۴: ۲۵۱)

۶-۷- مرثیه

مرثیه مضمونی است که با روحیه شاعر رنج دیده در محبس نزدیکی کاملی
دارد؛ بنابراین، هر دو شاعر مرثیه‌های جانسوزی دارند که در زندان در رثای
دوستان، عزیزان و ممدوحان خود سروده‌اند.

مسعود سعد در مرگ فرزندش صالح این گونه می سراید:

صالح تر و خشک شد ز تو دیده و لب چه بد روزم چه شور بختم یارب
با درد هزار بار کوشم همه شب تو مردی و من بزستم اینت عجب

(دیوان، ۱۳۷۴: ۵۷۰)

یا در رثای عمادالدوله ابوالقاسم می گوید:

گمان ببری که وفا داردت سپهر مگر
نهد چو چشمه خورشید بچه‌ای در خاک
تو این گمان مبراندر وقاحتش بنگر
چو نو عروسان بندد زاختران زیور

(دیوان، ۱۳۷۴: ۱۹۴)

مرثیه‌های ابوفراس کوتاه است، همراه با ناله‌ها و آه‌ها مصیبت رسیده را تسلیتی نمی‌شناسد و از او نمی‌خواهد که از مویه و زاری باز ایستد، چنانکه گویی با مرگ آن فقید همه چیز ویران شده است (حنا الفاخوری، ۴۸۱).

ابوفراس شعر را وسیله‌ای برای بیان احساسات و عواطفش به کار می‌گرفت، به همین دلیل جز برای چند تن از نزدیکان و خویشاوندان مرثیه‌ای نسروده است (همان، ۴۸۱).

او مرثیه‌ای جانسوز در رثای یکی از غلامانش سرود:

أعزّز علیّ بآن بییت موسداً و آیت أندبه مع الاخوان
و لقد وددت بآن أكون مكانه تحت التراب و أن یکون مکانی

(دیوان، ۱۹۹۱: ۳۳۲)

«چه دشوار است بر من که او شب سر بر بالش خاک نهد و من با یاران شب را تا بامداد بر او نوحه سرایی کنم. دوست دارم که من در جای او در زیر خاک باشم و او در جای من.»

یا در رثای مادرش می‌گوید:

حرامٌ أن بییت قریر عین! ولؤمٌ أن یلمّ به السرورُ

(دیوان، ۱۹۹۱: ۱۶۱)

یا در سوگ خواهرش این گونه می‌سراید:

أترعم انک حین الوفاء و قد حجب التراب من قد حجب؟

(دیوان، ۱۹۹۱: ۲۳)

او در رثای خود هم خطاب به دخترش مرثیه‌ای سروده است:

أبنتی لانتجزعی کل الأنام إلی ذهاب
نوحی علیّ بحسرةٍ من خلف سترک و الحجاب
زین الشباب، ابوفراس لم یمتّع بالشّباب

(دیوان، ۱۹۹۱: ۵۹)

«ای دختر کم بی تابی مکن. همه مردم روی به رفتن دارند، بر من از پس پرده و پوشش خود با افسوس شیون کن. ابوفراس زیور جوانان بود که از جوانی بهره‌ای نیافت» (همان، ۲۳).

۸- اخوانیات

ابوفراس ایبات پراکنده‌ای دارد که به یاران، خویشاوندان و دوستان خود فرستاده است. گاهی به دوستان خود می‌بالد:

و اذا وجدت مع الصديق شكوته
سراً اليه و في المحافل اشكر

(دیوان، ۱۹۹۱: ۱۵۹)

«چون با دوستی کدورتی حاصل کنم، در نهان از او شکایت و در محافل او را سپاس می‌گویم.»

او در قصیده‌ای که برای خویشاوندش ابوالعشایر فرستاده، چنین می‌گوید:

لذيد الكرى حسنى اراك محرم!
و نار الاسى ، بين الحشا، تتضرم!

«تا آنگاه که چشمم به دیدار تو روشن شود، خواب خوش بر من حرام باد و آتش اندوه در دلم شعله‌ور باد.»

مسعود سعد هم مکاتباتی با دوستانش داشته است؛ برای نمونه، به ابوالفرج رونی می‌نویسد:

ای خواجه بو الفرج نکنی یاد من
تاشاد گردد این دل ناشاد من
دانی که هست بنده آزاد تو
هر کس که هست بنده و آزاد من
نازم بدانکه هستم شاگرد تو
شادم بدانکه هستی استاد من

(دیوان، ۱۳۷۴: ۵۰۷)

یا برای غرابی شاعر فرستاده است:

ای غرابی غریب نظمی تو
آن غرابی که اهل دام نه‌ای
گر تمامی آدمی به فناست
تو بدین نکته ناتمام نه‌ای

(دیوان، ۱۳۷۴: ۵۱۱)

۹- مخاطبان اصلی دو شاعر

ابوفراس در رومیات و سایر اشعارش بیشتر سیف‌الدله را مخاطب خود قرار

می‌دهد که گاهی لحن او نرم و همراه با مدح و ستایش اوست.

و انت الذى عرفتنى طرق العلا و انت الذى أهديتنى كل مقصد

(دیوان، ۱۹۹۱: ۹۸)

و زمانی دیگر با لحنی تند و عتاب آمیز از او شکایت می کند که چرا مادر
پیرش را که برای درخواست آزادی او به نزد سیف الدوله رفته بود، ناامید می کند:

بأى عذر رددت والهه عليك، دون الورى معولها؟

(دیوان، ۱۹۶۱: ۲۶۴)

«به چه عذری پیر زالی حزین را از در راندی که از میان همه مردم تنها تو
تکیه گاهش بودی.»

مسعود سعد بیشتر از ابوفراس خطاب به امرا و بزرگان سخن می گوید، البته
کمتر با عتاب و شکایت، بلکه با زبانی نرم و مدح؛ البته در خطاب به بعضی از
امیران مثل خواجه بوظاهر لحنش تند می شود:

خواجه طاهر تو طبع من دانی که نه از جنس فلان و بهمانم
گر کریمی مرا به جان بخرد تو چنان دان که من بس ارزانم

(دیوان، ۱۳۷۴: ۲۸۵)

ابوفراس بیشتر خانواده و خویشاوندان و قبیله اش را مخاطب قرار می دهد؛ مثلاً
در قصیده ای مادر خود را تسلی می دهد و به الطاف خفیه الهی امیدوار می سازد:

یا أمّتا! لا تحزنی و تقی بفضل الله فيه!
یا امّتا! لا تیأسی لله أَلطافٌ خفیه!...

(دیوان، ۱۹۶۱: ۳۰۰)

«ای مادر، اندوهگین مباش، درباره من به خدا واثق شو؛ ای مادر، نومید مشو،
خداوند را الطافی است پنهانی.»

اما مسعود سعد بر خلاف ابوفراس که مادر و فرزندانش را مخاطب قرار
می دهد، به صورت حکایت و روایت از آنها سخن می گوید و این احتمالاً به این
علت است که او مدت زیادی را در زندان گذرانده و از آن ها چندان خبری
نداشته است. او گاهی از دوری فرزند و مادر خود نالیده است:

اگر به کودکی امید دارم از فرزند چگونه باشدم امید پسر از مادر

رهی پسر را اینجا به تو سپرده امروز که دی رهی را آنجا به تو سپرد پدر
(دیوان، ۱۳۷۴: ۱۷۶)

ابوفراس در قصیده‌ای در همدلی با کبوتر می گوید:
أقول وقد ناحت بقربی حمامة: آیا جارتا، هل تسخرین بحالی؟...
أیا جارتا، ما انصف الدهر بیننا تعالی أقاسمک الهموم، تعالی
(دیوان، ۱۹۹۱: ۲۸۲)

«به کبوتری که نزدیکم نشسته و نوحه سرایی می کند، می گویم: ای همسایه من! آیا از حال من باخبری؟
ای همسایه من! روزگار چه به انصاف میان ما حکم کرد، بیا تا غم‌هایمان را با یکدیگر تقسیم کنیم، بیا.»

مسعود سعد هم گاهی خطاب به روزن زندان می گوید:
ای دلارای روزن زندان دیدگان را نعیم جاویدی
بی محاق و کسوف بادی زآنک شب مرا ماه و روز خورشیدی
به امید تو زنده‌ام گرنه مر مرا کشته بود نومیدی
(دیوان، ۱۳۷۴: ۵۱۶)

مسعود سعد گاهی فلک را مورد خطاب و سرزنش قرار می دهد:
ای فلک ار جای فرشته شدی چند از این عادت اهریمنی
هر چه خوری از نفس من خوری آنچه زنی بر جگر من زنی
(دیوان، ۱۳۷۴: ۵۱۲)

۱۰- نتیجه گیری

با بررسی مباحث مطرح شده می توان به این نتیجه رسید که تألمات روحی و جسمی ناشی از وضعیّت سخت زندان، مضامین شعری دو شاعر را بسیار به هم نزدیک کرده است که اگر چه این مضامین به اشکال متفاوتی در شعر آنان به نمایش در آمده است، اما ریشه این تفاوت را باید در شرایط، محیط و روحیات دو شاعر جستجو کرد. ابوفراس امیری بوده است که از کودکی در دربار غرق در ناز و نعمت و با خدم و حشم فراوان زیسته است. پس طبیعی است که از خواری

مدح دوری کند. او خود امیری بوده است که او را مدح می کردند. در ضمن، دوران اسارت او هفت سال بوده است و تا حدودی به نسبت اسارت‌های نوزده ساله و بسیار سخت مسعودسعد در آسایش بیشتری بوده است. بنابراین، ابوفراس به جای مدح به فخر می پردازد و در شرایط سخت زندان آزادگی و بزرگ‌منشی خود را حفظ می کند. به گونه‌ای که شاعری آزاده و اجتماعی به حساب می آید. اما مسعودسعد از ابتدا در دربار جزو ندیمان بوده است. با وجود ثروت و مقام باز نسبت به امیران و سلاطین غزنوی در مرتبه بسیار پایین تری بوده است و در عصری می زیسته است که بیشتر شاعران به مدیحه پردازی مشغول بوده‌اند و از طرفی، شرایط سخت زندان، فقر، بدهکاری، دوری از عزیزان او را وادار کرده است که برای رهایی خود مدح امیران را بگوید. هر چند که او اشعاری دارد که در آن از اندیشه‌های بلند انسانی سخن می گوید و این نشان دهنده آزادگی اوست که خود او به زندان افتادنش را نتیجه همین آزادگی می داند. حتی برخی معتقدند که سبب گرفتاری او اشعار انتقادی اش است.

ابوفراس و مسعودسعد در زمینه شکایت بسیار به هم نزدیک هستند. هر دو توصیفات زیبایی دارند. حالات خود را در زندان بسیار ملموس و واقعی توصیف کرده‌اند. آن‌ها مکاتبات و اخوانیاتی دارند که در نوع خود زیبا و دلنشین هستند و نیز مرثیه‌های سوزناکی دارند و سخن آخر اینکه این دو شاعر شهرت و محبوبیتشان را در سایه زندان‌نامه‌های پرسوزشان به دست آورده‌اند.

کتابنامه

۱. الحمّدانی، ابوفراس. (۱۹۹۱م). **المدیوان**، شرح خلیل المدویهی. بیروت: دارالکتاب العربی.
۲. الحمّدانی، ابوفراس، **المدیوان ابی فراس**، به روایت ابی عبداللّه الحسین بن خالویه. بیروت: دار صادر بیروت.
۳. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). **با کاروان حله**. تهران: انتشارات علمی.

۴. حنا الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عرب، ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات توس.
۵. طیبیان، سید حمید. (۱۳۲۱). گزیده متون نظم ازمجانی الحدیثه (دوره عباسی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. کریمی، غلامعلی. (۱۳۵۵). مسعود سعد و ابوفراس حمدانی. معارف اسلامی، (۱۳۵۵). ۲۴، ص ۱۱-۱۳۸.
۷. لسان، حسین، (۱۳۷۶). گزیده اشعار مسعود سعد. تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۸. موتمن، زین العابدین. (۱۳۴۶). شعر و ادب فارسی. تهران: چاپ تهران و مطبوعاتی افشاری.
۹. مروءه، محمدرضا. (۱۹۹۰). ابوفراس الحمدانی الشاعر الأمیر. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۰. مرادی، محمدهادی؛ حسنونند، صحبت الله (۱۳۸۱). رومیات ابی فراس و حبشیات مسعود سعد سلمان در اسسه مقارنه. التراث الأدبی، (۱۳۸۱). ۱، ص ۱۱۰-۸۷.
۱۱. محبوب، محمد جعفر. (۱۳۴۵). سبک خراسانی در شعر فارسی. تهران: دانشگاه تربیت معلم.
۱۲. معلوف، لويس. (۱۳۸۴). المنجد، ترجمه محمد بندر ریگی. تهران: انتشارات ایران.
۱۳. مسعود، جیران. (۱۳۷۶). الراءد، ترجمه دکتر رضا انزابی نژاد. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۴. نوریان، مهدی، (۱۳۷۵). از کوهسار بی فریاد. تهران: نشر جامی.
۱۵. سعد سلمان، مسعود، (۱۳۷۴). دیوان، تصحیح رشید یاسمی. تهران: نگاه.
۱۶. سعد سلمان، مسعود. (۱۳۶۴). دیوان، تصحیح دکتر مهدی نوریان. اصفهان: انتشارات کمال.

۱۷. عوفی، محمد. (۱۳۳۵). *لباب الالباب*، به کوشش سعید نفیسی. تهران: ابن سینا.
۱۸. عروضی سمرقندی، نظامی. (۱۳۸۰). *چهارمقاله*، تصحیح علامه محمدقزوینی. تهران: جامی.
۱۹. فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۵۰). *سخن و سخنوران*. تهران: انتشارات خوارزمی.
۲۰. فرشیدورد، خسرو. (۱۳۷۸). *درباره ادبیات و نقد ادبی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۱. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۵۶). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۲. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). *سبک‌شناسی شعر*. تهران: انتشارات فردوس.
۲۳. ظفری، ولی‌الله. (۱۳۷۵). *حبسیه در ادب فارسی از آغاز شعر فارسی تا پایان زندیه*. تهران: انتشارات امیرکبیر.